

داستان‌های سرزمین ملیت‌ها

شهناز آزادی

داستان‌های کهن، از آن رو ارزشمندند که حامل تجربه‌های پیشینیان و پیام‌های ماندگار و فراتر از زمان و مکان‌اند. «مرز پرگهر»، عنوان مجموعه‌ای است که تا به حال ۸ جلد آن، توسط انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان روانه بازار شده است که در آینده نزدیک، ۲ جلد دیگر نیز به این مجموعه افزوده خواهد شد. هر جلد آن، داستانی کهن متعلق به یک قوم ایرانی، به صورت دو زبانه — به فارسی و یکی دیگر از زبان‌های محلی ایران — را در بر می‌گیرد. همه مجلدات این مجموعه، به قطع رحلی کوتاه در ۳۶ صفحه‌اند و هر کدام دو صفحه بدرقه در ابتدا و انتها دارند. هر جلد، نویسنده، مترجم و تصویرگری جداگانه دارد و در انتها، حاوی دو یا چند صفحه شامل اطلاعاتی مربوط آن بخش از ایران است. در هر صفحه یا دو صفحه روبه‌روی هر کتاب تصویری است و در صفحات متن تصویرک‌هایی در کنار، بالا یا پایین متن قرار دارد. متن دارای دو بخش است. در بالای صفحه، متن فارسی و در پایین، همان متن با زبان محلی قرار گرفته است. مدیر این مجموعه حمیدرضا شاه‌آبادی، مدیر هنری و طراح گرافیک آن، بهزاد غریب‌پور است و صفحه‌آرایی آن را ریتون گرافیک بر عهده داشته.

چنان که در پشت جلد هر کتاب آمده:

«مجموعه مرز پرگهر، تلاشی است برای آشنایی با فرهنگ غنی و آداب و رسوم ارزشمند مردم مسلمان ایران. در این مجموعه، داستان‌هایی از مناطق مختلف سرزمین‌مان، با گویش هر منطقه در کنار زبان فارسی روایت شده است. در تصویرگری داستان‌ها نیز تلاش شده است که تا حد امکان، عناصری از طبیعت و فرهنگ هر منطقه به کار گرفته شود؛ اگر چه برخی داستان‌ها در فضایی کاملاً افسانه‌ای و لامکان روایت شده‌اند. دست‌اندرکاران این مجموعه، با علم به سختی راه و کاستی کارشان، پا به میدان گذاشته‌اند. نبود منابع مکتوب و معتبر برای حصول اطمینان از صحت گویش‌های ایرانی و همچنین روایات مختلفی که گاه داستان‌های یکسان را به مناطق مختلفی از ایران نسبت می‌دهند، موجب می‌شود که حاصل کار، از منظرهای متعددی قابل نقد باشد. بدون شک، رسیدن به نقطه مطلوب در این کار، مستلزم بیمودن مسیری طولانی است. اما طی کردن راه‌های طولانی، همواره با برداشتن گام‌های اول آغاز می‌شود و ما گام اول را برداشته‌ایم.»

در این نوشتار، نگاهی به متن و تصویرگری ۵ جلد این مجموعه خواهیم داشت.

به دنبال فلک (فَلکین دالیجا)



عنوان کتاب: به دنبال فلک (فَلکین دالیجا)
[متن] دوزبانه / فارسی و آذری
به روایت: منوچهر کریمزاده
برگردان: محمد سیمزاری
تصویرگر: مهکامه شعبانی
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۶
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
بها: ۲۰۰۰ تومان

آیا این دعوت به ژرفاندیشی به شکل اغراق آمیز آن در تصاویر کتاب «به دنبال فلک» قابل درک بصری از سوی مخاطب است و ژرفنگری در تصاویر، پرسش‌هایی بی‌پاسخ را در ذهن مخاطب ایجاد نمی‌کند؟

«به دنبال فلک / فَلَکین دالیجا»، داستانی از سرزمین آذربایجان است. ماجرای فردی نگون بخت است که در پی یافتن فلک است تا از او دلیل این نگون بختی را بی‌رسد. راه می‌افتد. در راه با موجوداتی برخورد می‌کند که آن‌ها هم مشکلی دارند و در پی حل آن هستند. گرگ سر درد دارد. پادشاه همیشه در جنگ شکست می‌خورد و دماغ ماهی پیوسته می‌خارد. مرد می‌پذیرد چنان که فلک را یافت، همه را واگو کند و جواب را بیابد. سرانجام فلک را در قالب پیرمردی باغبان می‌بیند که در حال آبیاری درختانی است که هر کدام به انسانی تعلق دارند. مرد درخت خود را بوته‌ای خشک می‌بیند و آن را آبیاری می‌کند تا سرنوشتش تغییر یابد. آن گاه مشکلات دیگران را می‌پرسد و فلک، راه حل یکایک آن‌ها را می‌گوید: مرواریدی درشت در دماغ ماهی گیر کرده و باید کسی با مشت پس سر او بزند تا مروارید بیرون بیفتد. پادشاه در واقع دختر است و باید شوهر کند تا دیگر شکست نخورد. گرگ هم باید مغز آدم احمقی را بخورد تا سردردش خوب شود. مرد در راه بازگشت، راه حل مشکل همه را به آن‌ها می‌گوید اما از این رو که بوته بخت خود را آبیاری شده می‌داند، حاضر نیست به آن‌ها کمک کند تا، هم مشکل آن‌ها و هم مشکلی از خود او حل شود. او می‌تواند به التماس هر یک از آن‌ها پاسخ مثبت بدهد و مروارید را برای خودش بردارد و با دختر نیز ازدواج کند، اما از همه این‌ها سر باز می‌زند. ماجرا را که برای گرگ تعریف می‌کند، گرگ در می‌یابد که او همان احمقی است که با خوردن مغز او، سردردش درمان خواهد شد.

«به دنبال فلک» حکایت گونه‌ای از تفکر گسیخته است که عالم هستی را جزء جزء و جدا از هم می‌پندارد و نگرشی جهان‌شمول و سازمند (ارگانیکی) بین اجزای طبیعت و روابط موجودات نمی‌بیند. داستان انسان‌هایی خودمحور است که به دنبال طرح مشکلات خویش، نه حل آن در ساختار کل عالم هستی هستند و نگاهی حتی اگر انسان‌دوستانه به اطراف داشته باشند، باز خودمحورانه است و این خودمحوری گسست‌انگار، به ناچار تبدیل به ضد خود می‌شود.

درباره متن فارسی و آذری

این کتاب از آن جا که متنی دوزبانه و دوفرهنگی است و یکی از اهداف متن‌های



دوزبانه و دوفرهنگی، آشنایی با فرهنگ و واژگان دیگر است، ضروری است که عین متن زبان دیگر به زبان خودی ترجمه شود و دخل و تصرفی در آن صورت نگیرد. در این جا برای آشنایی همه کودکان ایران که زبان فارسی می‌دانند، با زبان و فرهنگ آذری، باید متن آذری عیناً به فارسی ترجمه می‌شد. اما می‌بینیم که این تطابق در برخی موارد وجود ندارد و همین مایه اشکال‌هایی در ترجمه و نیز در انتقال فرهنگ و درک زبان آذری به زبان فارسی می‌شود. به موارد زیر توجه کنید:

۱. متن آذری: بیری واریدی، بیری یوخودو، آلهدان باشقا هیچ کس یوخودو. (ص ۶)

ترجمه درست متن آذری: یکی بود؛ یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

ترجمه فارسی متن کتاب: یکی بود؛ یکی نبود.

این در حالی است که آغاز قصه‌ها یکی از عوامل هویت آن‌ها و یکی از وجوه شناسایی قصه‌های اقوام و ملل و اولین عنصر صحنه‌پردازی قصه است. آغاز قصه‌ها در فرهنگ‌های مختلف، تفاوت‌هایی دارند. قصه‌های کلاسیک فارسی عموماً با «یکی بود؛ یکی نبود» غیر از خدا هیچ کس نبود...» آغاز می‌شود. قصه‌های انگلیسی‌زبان با «روزی، روزگاری...»؛ قصه‌های روسی، با «در زمان‌های دور، در سرزمینی دور، در یک کشور...»؛ قصه‌های بومی آمریکا، با «وقتی همه چیز تازه بود و ایزدان در مکان‌های باستانی جای داشتند، خیلی خیلی پیش از زمان ما...»؛ در قصه‌های فرانسوی، با «روزی از روزها، در زمان پدران ما...» و قصه‌های آلمانی، با «در روزگاران کهن که هنوز آرزو کردن به کسی کمک می‌کرد...». آغاز قصه‌ها در واقع نخستین صحنه‌پردازی داستان نیز به‌شمار می‌روند که هویت قصه و مکان آن را نیز برای مخاطب مشخص می‌کنند. سرزمین ایران به دلیل پیشینه کهن خود و قرار گرفتن در مسیر تمدن‌های گوناگون و به دلیل تفاوت‌های فرهنگی و قومی، دارای افسانه‌هایی غنی و متنوع، چه به لحاظ نوع فضای داستان و چه به سبب تنوع فضای قصه‌سازی است. بنابراین، در نقل قصه‌های اقوام ایرانی باید به این تنوع توجه کنیم چرا که نوع نگرش هر یک از اقوام ایرانی در قصه‌پردازی را بر ما آشکار می‌سازد.

۲. متن آذری: هاوا کی ایشیقلاندی بیر

مختصر سفر زوماری اوزیله گووتوروب اوز قویدو چؤلره... (ص ۶)

ترجمه درست متن آذری: هوا که روشن

شد، مختصری توشه سفر برای خودش برداشت و رو به بیابان گذاشت.

ترجمه فارسی متن کتاب: هوا که تاریک

شد خرت و پرت مختصری برای سفرش جور کرد و سر گذاشت به بیابان.

اشکال این متن بجز غلط ترجمه، این است که

معمولاً کسی در تاریکی بار سفر نمی‌بندد.

۳. متن آذری: گتندی، گتندی تا بیر سولطانا

کی دویوشده شیکست یتمیشدی یئتیشدی. (ص ۸)

ترجمه درست متن آذری: رفت و رفت

تا رسید به پادشاهی که در جنگ شکست خورده بود.

ترجمه فارسی متن کتاب: رفت و رفت تا

رسید به پادشاهی که در جنگ شکست خورده بود و داشت فرار می‌کرد.

که عبارت: «و داشت فرار می‌کرد»، در متن

آذری نیست.

این‌ها برخی از نمونه‌هایی است که من به

دلیل آشنایی با زبان آذری، در صفحات نخست کتاب متوجه آن شده‌ام. در صفحات دیگر نیز چنین

نباید

فراموش کرد

که قصد و هدف

تصویرگری

افسانه‌ها،

ملموس کردن

متن یا

پیام آن

برای مخاطب

است. افزودن

عناصری نمادین،

بیش از

بازنمایی متن

یا پیام داستان،

به پیچیدگی

فضای

داستان‌سرایی

منجر می‌شود و

مخاطب را

از اندیشیدن

بر پایه متن اصلی

و پیام اصلی،

به سوی

پرسش‌هایی فرعی و

اغلب بی‌ارتباط

با متن و پیام

می‌کشاند



اشکال‌هایی وجود دارد. بنابراین، احتمال می‌رود که در کتاب‌های دیگر که به زبان‌های ترکمنی، مازندرانی و... هستند نیز این موارد کم نباشد. البته تا جایی که برای من قابل درک از آن زبان‌ها بود، مواردی را در کتاب‌های دیگر نیز دیدم که در جای خود به آن‌ها اشاره‌ای خواهم داشت.

درباره اعراب‌گذاری

متن‌های دوزبانه، به دلیل فرض عدم آشنایی خواننده به زبان دیگر، باید از قابلیت تلفظ درست برخوردار باشند. آن چه درباره آشنایی با فرهنگ دیگر در بالا گفتیم، در این‌جا نیز صادق است و یکی از عوامل این آشنایی، امکان تلفظ صحیح زبان دیگر از سوی مخاطب ناآشنا با این زبان است. بنابراین بسیار ضروری می‌نماید که متن آذری در این کتاب، دارای حرکات و سکون‌هایی باشد که خواندن آن را برای مخاطبان غیر آذری‌زبان آسان کند. این کتاب متأسفانه فاقد اعراب‌گذاری لازم است.

درباره تصویرگری

وجه غالب در کلیت تصاویر این کتاب، وجه فانتزی، نمادین و فراواقع‌گرای آن است؛ استفاده از نمادهایی که نیاز به رمزگشایی دارند. تصاویر کتاب می‌کوشد با استفاده از عناصر واقعی، فراواقع‌گرا (سوررئالیستی) و نمادین (سمبلیک)، فضایی نیمه‌تخیلی را ترسیم کند؛ نوعی از بیان تصویر که در بالاترین حد انتزاع به گفته جانیس هارت ویک درسل: «رویارو شدن با چنین هنر پیچیده و نمادینی، کودکان را به سطح بالاتر فکر دعوت می‌کند و واکنش زیباشناختی آنان را درباره هنر افزایش می‌دهد.» (دونا نورتون، شناخت ادبیات کودکان: گونه‌ها و کاربردها، از روزن چشم کودک، ترجمه منصوره راعی، ثریا قزل ایاغ، و دیگران، ص ۱۶۰).

اما آیا این دعوت به ژرفاندیشی به شکل اغراق‌آمیز آن در تصاویر کتاب، قابل درک بصری از سوی مخاطب است و ژرف‌نگری در تصاویر، پرسش‌هایی بی‌پاسخ را در ذهن مخاطب ایجاد نمی‌کند که:

۱. فرشته فانوس به دست در صفحه عنوان کتاب که به‌طور طبیعی باید نماد راهنمایی خردمند باشد و حضوری در سفر مرد ابله ندارد، کیست؟
۲. فانوسی که به سر چوب‌دستی سفر مرد ابله بسته شده، آن هم در سفری در روشنای روز به چه معناست؟
۳. چرا گرگ دارای دو گوش شبیه دو شاخ بلند است یا دو جوراب بلند رنگی به دو گوش خود بسته است؛ به گونه‌ای که دیگر عناصر پیکر او را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد؟
۴. توشه سفر مرد، آیا در کاسه سر وی جای دارد؟
۵. چرا گرگ آن قدر بزرگ و مرد آن قدر کوچک است؟
۶. چرا کفش‌های مرد را پرنده‌ها با منقار خود حمل می‌کنند؟
۷. علت تفاوت بی‌دلیل عنصر نمادین انسان - درخت، با درخت‌های باغ فلک چیست؟
۸. گرگ‌های پایانی چه همگونی با متن داستان دارند؟ که آن قدر نیز از مرد کوچک‌ترند؟
۹. تصویر آخر کتاب چه می‌گوید؟ مرد نوازنده آذری کیست؟ آیا راوی است؟ اگر آری، آیا جای او در آغاز کتاب نبود؟



نباید فراموش کرد که قصد و هدف تصویرگری افسانه‌ها، ملموس کردن متن یا پیام آن برای مخاطب است. افزودن عناصری نمادین، بیش از بازنمایی متن یا پیام داستان، به پیچیدگی فضای داستان‌سرایی منجر می‌شود و مخاطب را از اندیشیدن بر پایه متن اصلی و پیام اصلی، به سوی پرسش‌هایی فرعی و اغلب بی‌ارتباط با متن و پیام می‌کشاند.

تفاوت‌های نقاشی برای خود و نقاشی برای متن و برای مخاطب را نباید فراموش کرد و نباید از حوزه درک مخاطب فراتر رفت. زمانی که از عناصر نمادین استفاده می‌کنیم، به زمان و آموزش بسیاری نیاز داریم تا مخاطبان ما هدف‌های ویژه نهفته در تصاویر را درک کنند. فراموش نکنیم که حتی اغراق‌های بامزه و خنده‌دار هم مخاطب را به سؤالات جدی و پرسش‌هایی درباره چون و چرایی تصاویر وا می‌دارد. اگر مربی در کنار مخاطب نباشد، او ممکن است ترجیح دهد دیگر این تصاویر را نبیند.

درباره صفحه‌آرایی

صفحه‌آرایی این کتاب، به روش متداول «متن در یک صفحه و تصویر در صفحه مقابل»، قرار است نوعی تقارن متن و تصویر را ارائه کند که حس مطالعه یک کتاب داستان قدیمی را در مخاطب به وجود می‌آورد. این ساختار دارای تأثیری خوب و متناسب با فضای قصه و ایجاد کننده رابطه‌ای بصری و همزمان میان متن و تصویر است. اما در اجرای صفحه‌آرایی این کتاب، گاه به دلیل عدم آشنایی صفحه‌آرا با زبان آذری و عدم نظارت فردی آشنا به این زبان، گاه

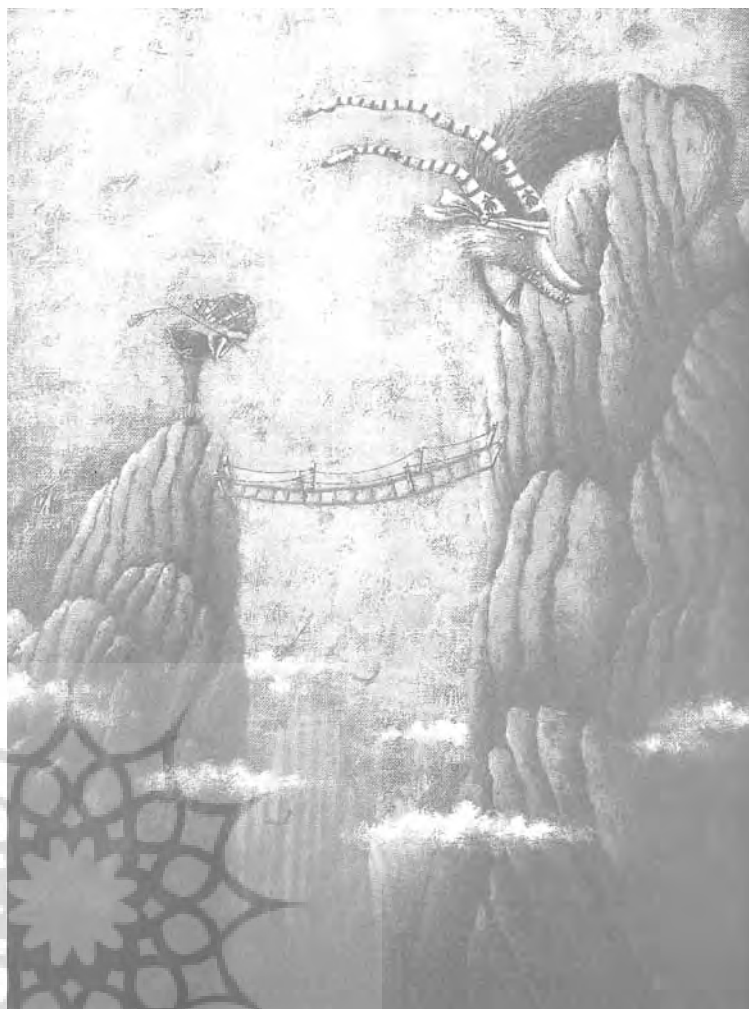
بی‌توجهی صفحه‌آرا به ضرورت تناظر متن و تصویر و گاه عدم توجه به تناظر متن‌های دوزبانه، مشاهده می‌شود که گاه بخشی از متن فارسی یا آذری یک صفحه، بدون هیچ ضرورتی به یک یا چند صفحه بعد انتقال داده شده و ارتباط دو متن یا ارتباط تصویر و متن را از میان برده یا دیگرگون ساخته است. نیز اگر به این رسم عمل می‌شد که کتاب را پس از صفحه‌آرایی به مؤلف، مترجم و تصویرگر می‌سپارند تا اشکال‌های احتمالی رفع شود، عدم ارتباط میان متن‌ها و تصاویر به حداقل می‌رسید.

به برخی از این نمونه‌ها توجه کنید:

در صفحه ۱۱، سطر آخر بخش فارسی («مرد قول داد و ماهی او را سوار کرد به پشتش و برد آن طرف دریا») بدون هیچ گونه دلیلی موجه، به چهار صفحه بعد انتقال یافته است. این کار باعث شده است که اولاً سطر آخر متن آذری، معادل فارسی در آن صفحه نداشته باشد. ثانیاً متن فارسی که در صفحه ۱۵ آمده است، روبه‌روی تصویری قرار گیرد که ارتباطی با این جمله ندارد. ثالثاً در صفحه ۱۵، متن فارسی یک جمله بیش از متن آذری داشته باشد. در صفحه ۱۶، سطر آخر متن فارسی می‌توانست به صفحه بعد برود تا هم مشکل عدم تناظر متن فارسی و آذری در این صفحه پیش نیاید و هم صفحه بعد دچار این عدم تناظر نشود. این اشکال در برخی از صفحات دیگر نیز به چشم می‌خورد. در صفحه ۱۹ نیز با توجه به این که مرد در حال بازگشت است، جهت تصویر باید تغییر می‌یافت.

صفحات پایانی

پنج صفحه پایانی این کتاب، به معرفی استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و اردبیل اختصاص دارد که گردآوری و تنظیم فاطمه زمانی بر اساس برخی کتاب‌های مرجع و برخی پایگاه‌های شبکه اینترنتی است. این معرفی‌ها شامل اطلاعات جغرافیایی، آب و هوا، صنایع و معادن، اشتغال، مردم‌شناسی، نژادشناسی و زبان می‌شوند.



گرگ آواز خوان (آیدیمچی مؤچک)



عنوان کتاب: گرگ آواز خوان (آیدیمچی مؤچک)
[متن] دوزبانہ / فارسی و ترکمنی
به روایت و برگردان: عبدالصالح پاک
تصویرگر: عاطفه ملکی جو
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۶
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
بها: ۲۰۰۰ تومان

«گرگ آواز خوان / آیدیمچی مؤچک»، داستان گرگی گرسنه است که روزی به راه می‌افتد تا حیوانی را شکار کند، اما به هر حیوانی - از جمله بره و بز و گوسفند و اسب - که می‌رسد، آن حیوان از خورده شدن به وسیله گرگ استقبال می‌کند، ولی به گرگ پیشنهادی می‌دهد که باعث لذیذتر شدن غذا و لذت بیشتر گرگ از خوردن او شود یا عذری می‌آورد. اما همین پیشنهادها و عذرها، راه‌هایی برای فرار آن حیوانات از چنگال گرگ‌اند. گرگ در هر بار گول خوردن، آواز می‌خواند و خود را سرزنش می‌کند که بدون این عوامل لذت‌افزا و بدون پذیرش آن عذرها هم می‌توانست به خوردن آن حیوانات نایل شود. هنوز هم این گرگ در پی شکار است و هنوز هم پس از هربار گول خوردن، شعری می‌سراید و آوازی می‌خواند، اما انسان‌ها فکر می‌کنند او زوزه می‌کشد.

گرگ آواز خوان، حکایت موجوداتی احمق است که با طمع، زیاده‌خواهی و راحت‌طلبی خود فرصت‌های آماده بسیاری را از دست می‌دهند و آن گاه به جای تجربه‌اندوزی برای آینده به زاری می‌نشینند، بر گذشته افسوس می‌خورند و همواره در تکراری مداوم به سر می‌برند؛ آن‌ها که توان رویارویی با عناصر فهیم و سالم را در گردونه هستی ندارند. گرگ در رویارویی با بره به عنوان نمادی ضعیف، ولی چابک و فهیم، وقتی پیشنهاد چاشنی نمک و فلفل را می‌شنود، دستیابی به آن را هم حق خود می‌داند، ولی نه با تلاش بازوان خود که آماده از سوی طعمه ضعیف. این است که بره می‌تواند به بهانه آوردن چاشنی، از چنگال او رها شود.

در ادامه مسیر به خانم بزی نماد گروه بر می‌خورد. او هم نیازهای گرگ زیاده‌خواه را می‌داند و به مدد این آگاهی، به گرگ می‌گوید که چند بز برای تو بهتر از یک بز است و به بهانه آوردن فرزندان خود، از او پنهان می‌شود و به آبادی می‌گریزد.

در برخوردش با گوسفند، فریب حرکات موزون و جست و خیز او را به انگیزه کسب اشتباهی بیشتر می‌خورد و در این محو تماشا و از خود بی‌خود شدن که وجه دیگری از این نوع افرادی است که حتی تفریح را هم حاضر و آماده می‌خواهند و خود هیچ تلاشی در نقش‌آفرینی ندارند، در اوج لذت چشمان



خود را به روی واقعیت‌ها می‌بندد و همین چشمان کاملاً بسته، فرصت فرار به گوسفند می‌دهد.

تنها چیزی که می‌تواند این گونه افراد را از تهاجم به دیگران باز دارد، سند یا دست‌خطی از مافوق یا سلطه‌گری است که به ضعیف، اجازه زیست داده باشد. با آگاهی از این ویژگی، اسب مدعی داشتن دست‌خطی از پادشاه گرگ‌ها، برای ممنوعیت خوردن گوشت او به وسیله هر گرگ می‌شود؛ دست‌خطی آن‌چنان مهم و ارزشمند که اسب آن را از ترس ربودن حیوانات دیگر، به سم پای عقب خویش چسبانده و معلوم است که گرگ به جای دیدن چنین سندی، لگدی محکم از اسب نوش جان کند؛ فرصتی که به دلیل پذیرش نظام سلطه، تبدیل به تهدید می‌شود. در پایان، گرگ است و اذعان به این که اصلاً کدام سند؟ کدام خط؟... بیابیه پایانی و مهر محتوم زندگی همه فریبکاران فریبخوار که به پیمانی پایبند نیستند؛ همان گونه که گرگ در ابتدای داستان به بره می‌گوید: «من



قبلاً سوگند خورده بودم که به حیوان‌های کوچک و زیبایی مثل تو آسیب نرسانم و کاری با کارشان نداشته باشم، ولی چه کنم که گرسنگی امانم را بریده و مجبورم برای زنده ماندن، سوگندم را زیر پا بگذارم.»
آیا با این میزان پایبندی به پیمان حال، سندی از گذشته می‌تواند محدودیتی بیافریند؟

درباره متن فارسی و ترکمنی

آن چه در بالا (کتاب: به دنبال فلک / فلکین دالیجا) درباره ضرورت حفظ امانت و پرهیز از دخل و تصرف در ترجمه متن به فارسی گفته شد، در این جا نیز صادق است. بنابراین، ضروری می‌نماید که در این کتاب نیز متن ترکمنی عیناً به فارسی ترجمه شده باشد. نگارنده با توجه به آشنایی اندک خود با زبان ترکمنی، در نگاهی گذرا به این نتیجه رسیدم که این متن سعی در رعایت امانت و پرهیز از افزونی و کاستی متن فارسی نسبت به متن ترکمنی دارد. اما مواردی به طور اتفاقی مشاهده شد که در آن‌ها این تطابق وجود نداشت و طبیعی است که در همین اندازه نیز مایه اشکال‌هایی در ترجمه و نیز در انتقال فرهنگ و درک زبان ترکمنی به زبان فارسی خواهد شد. به موارد زیر توجه کنید:

۱. متن ترکمنی: من بیر آوادان اویون بیلان. (ص ۱۷)

ترجمه درست متن ترکمنی: من یک کمی رقص بلدم.

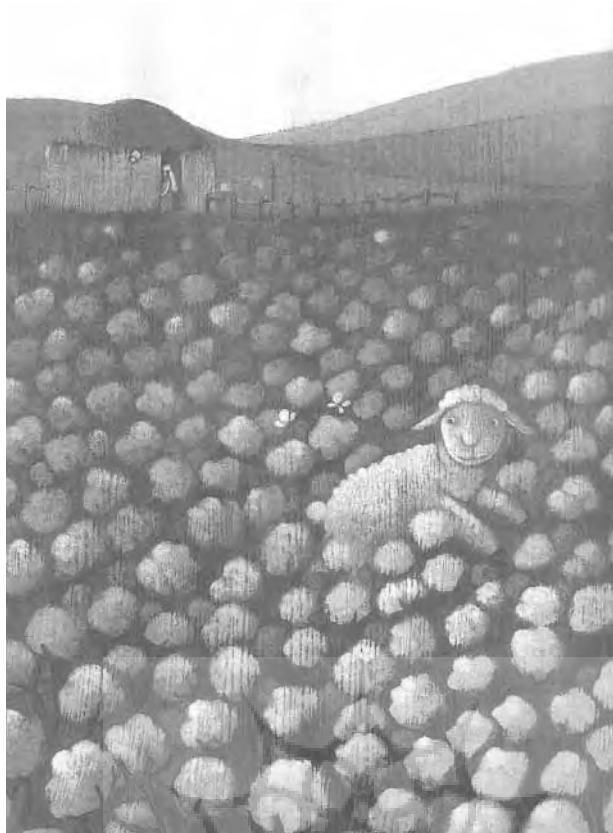
ترجمه فارسی متن کتاب: من یک بازی قشنگی بلد هستم.

البته ممکن است این عذر مطرح شود که طرح مسئله رقص در متن فارسی، با محدودیت‌هایی روبه‌رو بوده است یا این که «ایون» به معنی «بازی» نیز هست، اما پاسخ بخش دوم با مطالعه ادامه متن و توصیف حرکات گوسفند همان معنی رقص را تأیید می‌کند یا دستکم تقویت می‌بخشد. مگر این که این واژه را به حرکات نمایشی و خنده‌آور تعبیر کنیم که چیزی میان رقص و آداهای نمایشی کمدی است که باعث خنده بسیار گرگ شده است. اما پاسخ بخش اول چنین است که آیا قرار است در آشناسازی یک فرهنگ با فرهنگ دیگر، فرهنگ دیگر را به صورت تحریف شده معرفی کنیم؟ یا در لغتنامه‌های دوزبانه، معنی برخی واژه‌ها را به طور غلط در اختیار خواننده بگذاریم؟

۲. متن ترکمنی: ... تا اونی توموشا ادمک بیلن منینگ توتولان ایشدام آچیلین، اونسونگ سنینگ تازه چه

آینگی آرقابین ایه بین.... (ص ۱۸)

این بخش در ترجمه فارسی وجود ندارد.



درباره اعراب‌گذاری

آن چه دربارهٔ ضرورت اعراب‌گذاری در متن‌های دوزبانه (در بحث از کتاب: به دنبال فلک / فلکین دالیجا) گفته شد در این جا نیز صادق است.

بنابراین، بسیار ضروری می‌نماید که متن ترکمنی در این کتاب، دارای حرکات و سکون‌هایی باشد که خواندن آن را برای مخاطبان غیر ترکمنی‌زبان آسان کند. این کتاب متأسفانه فاقد اعراب‌گذاری لازم است.

درباره تصویرگری

هر چند تصویرگر، سبک و تکنیک تصویرگری مناسبی برای بازنمایی متن برگزیده است، در بازنمایی صحنه‌های مرتبط با متن، گزینشی درست نداشته است. برخی تصاویر این کتاب اضافی‌اند، در حالی که جای برخی دیگر از تصاویر خالی است.

برخی دیگر از تصاویر نیز تطابق لازم با متن را ندارند. به عنوان مثال، شخصیت اصلی داستان که ماجرا با او شروع می‌شود و همان گرگ آوازخوان است، حضوری پررنگ در بخش شروع داستان ندارد و مخاطب تصور می‌کند شروع‌کنندهٔ ماجرا بره است؛ آن هم نه در یک درهٔ سرسبز (بر اساس متن)، بلکه در یک مزرعهٔ پنبه.

در صفحه عنوان کتاب، تصویری از گرگی می‌بینیم که وارد حفره‌ای می‌شود و در صفحه پایانی بیرون می‌آید، در حالی که کل داستان در فضای باز اتفاق می‌افتد، نه در زیر زمین.

تصویر ص ۱۵ (گله گوسفند و چوپان نی‌زن) به نظر اضافه می‌آید.

تصویر صفحه ۱۶ به جای القای بصری حرکات یک گوسفند، حرکات چند گوسفند را القا می‌کند.

روی جلد کتاب نیز تصویر گرگ در حال نوازندگی آمده که ساز را به دست راست گرفته و با دست چپ آن را می‌نوازد. در صورتی که روش درست نوازندگی به عکس آن است بجز افرادی استثنایی که آن نیز قاعده را نفی نمی‌کند.

درباره صفحه‌آرایی

آن چه در بخش مربوط به صفحه‌آرایی کتاب به دنبال فلک / فلکین دالیجا گفته شد، در این جا نیز صادق است، اما مشاهده می‌شود که در صفحه‌آرایی این کتاب:

دو بند انتهایی متن ترکمنی از صفحه ۶ به صفحه ۸ برده شده و مایهٔ از میان رفتن تطابق دو متن فارسی و ترکمنی در این دو صفحه شده است. در صورتی که با انتقال تنها یک بند از متن فارسی صفحه ۶ به صفحه ۸ و یک بند از متن ترکمنی صفحه ۸ به صفحه ۶ تطابق دو متن حاصل می‌شد.

صفحات پایانی

دو صفحه پایانی این کتاب، به معرفی استان گلستان اختصاص دارد که گردآوری و تنظیم فاطمه زمانی، بر اساس برخی کتاب‌های مرجع و برخی پایگاه‌های شبکهٔ اینترنتی است. این معرفی شامل اطلاعات جغرافیایی، آب و هوا، صنایع و معادن، اشتغال، مردم‌شناسی، نژادشناسی و زبان می‌شود.

هر چند
تصویرگر کتاب
«گرگ آوازخوان»
سبک و تکنیک
تصویرگری
مناسبی برای
بازنمایی متن
برگزیده است،
در بازنمایی
صحنه‌های
مرتبط با متن،
گزینشی
درست نداشته
است

حمزه پهلوان (حمزه پهلوان)



عنوان کتاب: حمزه پهلوان (حمزه پهلوان)
[متن] دوزبانه / فارسی و مازندرانی
به روایت و برگردان: اسدالله عمادی
تصویرگر: رضا لواسانی
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۶
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
بها: ۲۰۰۰ تومان

«حمزه پهلوان / حمزه پهلوان» داستان پهلوانی است پرآوازه که در مسیر سیر و سیاحت خود، با انسان‌هایی برخورد می‌کند که می‌خواهند با کوه‌کنند و گوشت‌گاو‌خوردن، قوی شوند و حمزه پهلوان را زمین‌بزنند. آن‌ها پس از کشتی‌گرفتن با او و شکست خوردن از او و شناختن او با وی همراه می‌شوند و به راه می‌افتند. در طول سفر با ماجراهایی هولناک روبه‌رو می‌شوند که تنها پهلوان داستان از عهده آن‌ها بر می‌آید و از مدعیان پهلوانی کاری جز خیانت بر نمی‌آید.

داستان حمزه پهلوان، دارای مفهیمی دور از ذهن و ناباورانه، به‌ویژه برای کودک و نوجوان است که به‌سختی با مفهیمی نظیر بسته شدن دست‌ها با تار مو یا سرکشیدن دیگ بزرگ، آن‌هم داغ داغ، توسط موجودی یک‌وجبی و چابک که دو‌وجب ریش دارد (و به‌طور طبیعی ریش او مزاحم راه رفتنش خواهد شد) کنار می‌آید، اما همین مفاهیم، نیروی تحلیل — نه باور — او را به کار خواهند گرفت. در واقع در گروه داستان‌های موسوم به فابل (Fable) یا افسانه قرار دارد، با این تفاوت که قهرمان داستان انسان است و آن‌هم از نوع فراواقعی آن. گذشته از این تفصیل، انسانی است که در گذار از مسیر پر پیچ و خم زندگی و در طول سفر، درس می‌دهد و درس می‌گیرد؛ نوعی تعامل با جامعه به‌رغم خطر دچار شدن به غرور قدرت و شهرت. به دلیل بستگی به طبقه جوانمردان، درس وفاداری — که رفتاری اصیل و انسانی است — می‌دهد و درس وحدانیت در جهان پر از کثرت می‌گیرد. او هدفمندی و انتخاب‌های درست در مسیر زندگی را به مخاطب آموزش می‌دهد. آن‌ها که تصور می‌کنند قادرند پشت پهلوان حمزه را به زمین برسانند (تنها هدف زندگی آن‌ها)، در کشاکش روزگار نه تنها توان جسمی آن‌ها را ندارند، بلکه شکست‌خورده و گرفتار نفس‌اند و آن‌جا که باید به یاری کسی بروند که آن‌ها را از دست موجود خبیثی که نام سلطان جنگل بر خویش نهاده، ولی کوتوله‌ای بیش نیست نجات داده است، او را که به استادی خود برگزیده‌اند، وا می‌گذارند و بر سر تصاحب دختری به نزاع با هم می‌پردازند که خود نقشی در نجات او نداشته‌اند. از قرار، خود پهلوان هم در روزگار بی‌کسی و نامردی، از آن دختر در قعر چاه کلام توحید می‌آموزد؛ کلامی کلیدی که با توسل به آن، می‌تواند در قعر تنهایی، توان و نیروی برون‌رفت بگیرد اما با به‌کارگیری غلط آن، از مسیر زندگی دور می‌افتد و به جایی پرتاب می‌شود که انسان‌هایش اسیر ازدهایی خفته در مسیر آب حیات‌بخش زندگی خویش‌اند. او در این‌جا نیز موفق به کشتن ازدها می‌شود، اما حاضر نیست به پاداش این خدمت، دختر پادشاه و نیمی از ثروت او را تصاحب کند. او از آن رو که دل در گرو معنویت دارد، به ادامه مسیر می‌اندیشد و رهایی دختری که او را کلام الهی آموخته بود. او تنها اسبی می‌خواهد و با آن به سمت غاری می‌رود که دختر را از آن نجات داده بود. او را بر می‌دارد و به سوی شهر و آبادی خود به راه می‌افتد، در حالی که دو خیانتکار مدعی شاگردی او، هنوز بر سر تصاحب آن دختر با یکدیگر درگیرند و زورآزمایی می‌کنند.

درباره متن فارسی و مازندرانی

آن‌چه در بالا (دو کتاب قبلی) درباره ضرورت حفظ امانت و پرهیز از دخل و تصرف در ترجمه متن به فارسی گفته شد، در این‌جا نیز صادق است. بنابراین، ضروری می‌نماید که در این کتاب نیز متن مازندرانی عیناً به فارسی ترجمه شده باشد. اما لازم نیست که زبان مازندرانی را به‌خوبی بدانید تا متوجه افزایش‌ها، کاهش‌ها و تغییرهای بسیار متن فارسی نسبت به متن مازندرانی در این کتاب شوید.

معلوم است که این کار تا چه اندازه مایه اشکال‌هایی در انتقال فرهنگ و درک زبان مازندرانی به زبان فارسی خواهد

شد. به نمونه‌هایی اندک از بسیار توجه کنید:

۱. **متن مازندرانی:** اَنا شهر دله... (آغاز داستان، ص ۶)

ترجمه درست فارسی: در شهری....

ترجمه فارسی متن کتاب: یکی بود، یکی نبود....

برای آگاهی از عمق این اشکال، مراجعه کنید به توضیحی که دربارهٔ آغاز قصه‌ها در بررسی کتاب به دنبال فلک / فلکین دلیجا آوردیم.

۲. **متن مازندرانی:** کوه کن بهوته: «کوه کَندَمیه تا پهلوان بوم و حمزه پهلوان ره، بنه بزئم.» (ص ۸)

ترجمه درست فارسی: کوهکن گفت: «کوه می‌کنم تا پهلوان بشوم و حمزه پهلوان را بزئم زمین.»

ترجمه فارسی متن کتاب: کوهکن گفت: «می‌خواهم قوی بشوم؛ بروم با پهلوان کشتی بگیرم و او را بزئم

زمین.»

۳. **متن مازندرانی:** کوهکن و گوخوار، یک صدا، بهوته: «به چشم.» (ص ۱۳)

ترجمه درست فارسی: کوهکن و گوخوار یک‌صدا گفتند: «به چشم.»

ترجمه فارسی متن کتاب: کوهکن و گوشت خام خور گفتند «به چشم!» و رفتند شکار.

۴. **متن مازندرانی:** «چه شمشیر چه وره نکستی؟»

ترجمه درست متن مازندرانی: «چرا او را با شمشیر نکستی؟»

ترجمه فارسی متن کتاب: «چرا با شمشیر او را به دو نیم نکردی و با گرز به سرش نکوبیدی؟»

۵. **متن مازندرانی:** حمزه پهلوان بهوته: «مه ولایت خیلی دوره. دست تقدیر، مره بکشیه این چه که ته کیچاره

نجات هادم.» (ص ۲۲)

ترجمه درست متن مازندرانی: حمزه پهلوان گفت: «ولایت من خیلی دور است. دست تقدیر مرا به این جا کشیده

است که دخترت را نجات بدهم.»

ترجمه فارسی متن کتاب: پهلوان گفت: «از شهر تقدیر!» پادشاه گفت: «شهر تقدیر کجاست؟» حمزه پهلوان

گفت: «جایی است که تقدیر من را از آن جا به این جا پرتاب کرد تا شما را از شر ازدها خلاص کنم!»

دخل و تصرف و اضافات مترجم در متن فارسی، گاه متن فارسی را تا دو برابر متن مازندرانی رسانده است.

درباره اعراب‌گذاری

آن چه دربارهٔ ضرورت اعراب‌گذاری در متن‌های دوزبانه (در بحث از کتاب: به دنبال فلک / فلکین دلیجا) گفته شد در

این جا نیز صادق است.

بنابراین، بسیار ضروری می‌نماید که متن مازندرانی در این کتاب، دارای حرکات و سکون‌هایی باشد که خواندن آن را

برای مخاطبان غیرمازندرانی زبان آسان کند. در این کتاب تا حدی اعراب‌گذاری صورت پذیرفته است، اما نه تا آن جا که همه

متن را بتوان به‌درستی خواند.

اغلاط صوری

برخی غلط‌های املائی مرتبط با کمبود آشنایی با زبان فارسی

یا ویرایش صوری یا نمونه‌خوانی، به این متن راه یافته است:

در سطر آخر صفحه ۶ «سنگ خُرد می‌کنی» درست است، نه

«سنگ خورد می‌کنی».

در صفحه ۱۳ در دو مورد «داغ‌داغ»، بهتر و مرسوم‌تر از

«داغاداغ» است.

در سطر ۱۴ متن فارسی صفحه ۱۴، حرف «و» در عبارت

«کوهکن را کشیدند و بالا...» اضافه است.

درباره تصویرگری

در یک کتاب دارای تصویر، گاه واژه‌ها الهام‌بخش‌اند و گاه

به‌عکس، تصاویر، این نقش را به‌عهده می‌گیرند. هنرمندان برای





پرداخت عنصر اصلی داستان یا به عبارتی عنصر محور، از خطوط استفاده می‌کنند. خطوط بیانگر حالات و احساس‌هایی هستند که از شخصیت داستان به مخاطب القا می‌شوند و مخاطب از این طریق، عنصر اصلی را بهتر می‌شناسد. کودکان هم برای بیان احساس و درک خویش از موضوع‌ها از خطوط بهره می‌گیرند. بنابراین در به‌کارگیری خطوط باید هوشمندانه رفتار کرد تا پیام داستان حفظ شود. اما درباره فضای داستان، استفاده از زمینه خیس به عنوان نوعی تکنیک در نقاشی آبرنگ که به رقیق شدن رنگ می‌انجامد، نوعی رمزگویی و لامکانی می‌آفریند و افسانه بودن آن را تشدید می‌کند. تکنیک آبرنگ مناسب‌ترین برای پرداخت به این نوع افسانه‌هاست.

در این کتاب، از تکنیک آبرنگ با زمینه خیس برای تصویرگری فضای داستان و از خطوط قلمی گاه خیس و گاه خشک، برای تصویرگری شخصیت‌ها استفاده شده است. اما خطوط گرافیکی مربوط به قهرمان قصه، شخصیتی چندان قوی از وی ارائه نمی‌کنند. پهلوان قصه، شبیه پهلوان پنبه‌هاست تا یک قهرمان فراواقعی. انگاره‌ای که در تصویر ارائه شده، هماهنگ و منطبق با انگاره داستان نیست و شاخصه عنصر اصلی را ندارد. این در حالی است که بر اساس متن مازندانی صفحه ۲۲، دیدن پهلوان برای مردم، تداعی کننده رستم بود: «مردم، ساکت بهینه و بدینه اتا پهلوان، مثل رستم بمونه وسط...» اما ملاحظه می‌شود که اندام حمزه پهلوان تصویر کتاب، شباهتی به رستم ندارد.

در کتاب حاضر، فضاهای تاریک و روشن، مخاطب را به درون تصاویر می‌کشاند، اما هویتی برتر و برجسته به قهرمان نمی‌دهند و مخاطب، ساده از کنار پهلوان می‌گذرد. در تصویر دوصفحه‌ای وسط کتاب، پهلوان در مصاف با موجودی به نام «یک وجب قد دو وجب ریش»، کوتاه‌تر و در موقعیتی متزلزل‌تر از اوست. افزون بر این، خطوط بدنی ایستای ضد قهرمان در بخش راست کادر تصویر، موقعیت قهرمان در سمت چپ تصویر را تضعیف می‌کند. در صفحه ۲۰، پهلوان در مقابل پادشاه، در موقعیتی کوتاه‌تر و ضعیف‌تر قرار دارد. خطوط شمشیر قهرمان نیز در مصاف با اژدها و... به همین گونه ضعیف‌اند.

درباره صفحه‌آرایی

با توجه به این که در این کتاب، تقابل و تناظری میان متن فارسی و متن مازندانی از نظر حجم مطالب وجود ندارد، اگر صفحه‌آرا توانسته است بسیاری از صفحات را با مراعات تطابق آغاز و پایان دو متن اجرا کند، جای بسی تحسین است.

صفحات پایانی

سه صفحه پایانی این کتاب، به معرفی استان مازندران اختصاص دارد که گردآوری و تنظیم فاطمه زمانی، بر اساس برخی کتاب‌های مرجع و برخی پایگاه‌های شبکه اینترنتی است. این معرفی شامل اطلاعات جغرافیایی، آب و هوا، صنایع و معادن، اشتغال، مردم‌شناسی، نژادشناسی و زبان‌ها و گویش‌ها می‌شود.

**در کتاب
«حمزه پهلوان»،
فضاهای تاریک
و روشن،
مخاطب را
به درون تصاویر
می‌کشاند،
اما هویتی برتر
و برجسته
به قهرمان نمی‌دهند
و مخاطب، ساده
از کنار پهلوان
می‌گذرد**

روباه دم‌بریده (بَرَتگ دُنبین روباه)



عنوان کتاب: روباه دم‌بریده (بَرَتگ دُنبین روباه)
[متن] دوزبانه / فارسی و بلوچی
به روایت: عبدالصالح پاک
برگردان: خالق‌داد آریا
تصویرگر: علیرضا گلدوزیان
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۶
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
بها: ۲۰۰۰ تومان

«روباه دم‌بریده / بَرَتگ دُنبین روباه»، داستان روباهی است که هر از چندگاهی به خانه پیرزنی شیخون می‌زند و شیر بز او را سر می‌کشد و پا به فرار می‌گذارد؛ پیرزنی که از مال دنیا تنها یک کلبه گلی و یک بز دارد و با فروش شیر بز روزگار می‌گذراند. پیرزن به راهنمایی کدخدا که مرد دنیادیده‌ای است، درپوش سنگین مسی داغ‌شده‌ای روی شیرش می‌گذارد. پوزه روباه در تلاش برای برداشتن درپوش می‌سوزد و چون از دم خود کمک می‌گیرد، دمش کنده می‌شود. روباه در پی به دست آوردن دم خویش، نزد پیرزن می‌آید. پیرزن از وی در قبال باز پس دادن دمش، شیرهای تاراج‌شده را طلب می‌کند. روباه می‌پذیرد و به سراغ بز می‌رود و درخواست شیر می‌کند. او هم از وی برگ سبز می‌خواهد. درخت برای دادن برگ سبز، آب می‌خواهد؛ رود برای دادن آب، سنگریزه؛ صحرا برای دادن سنگریزه، چیزی که روی آن تاخت کند و باعث شکنندگی‌اش شود؛ اسب برای تاخت، نعل؛ آهنگر برای ساختن نعل، تخم مرغ؛ مرغ برای دادن تخم مرغ، دانه و انبار برای دادن دانه می‌خواهد که روباه برای هدر نرفتن محصولش حفره‌هایش را بگیرد. روباه دست به کار می‌شود، گل می‌سازد و حفره‌های انبار را می‌گیرد. انبار هم چند مشت گندم به وی می‌دهد. روباه در مسیر بازگشت، به مرغ دانه، به آهنگر تخم مرغ، به اسب نعل، به صحرا دونه، به رودخانه سنگریزه، به درخت آب، و به بز برگ سبز می‌دهد و در برابر آن شیر می‌گیرد و برای پیرزن می‌برد. او هم به زیبایی هر چه تمام‌تر دمش را برایش می‌دوزد. روباه هم قول می‌دهد که دیگر هرگز شیر بز پیرزن را نخورد. او برای همیشه به جنگل می‌رود.

دم بریده در باور عمومی، به افرادی اطلاق می‌شود که خود را جدا از دیگران می‌پندارند و اصل و ریشه‌ای ندارند. مکارند و حيله‌گر و پیوندی میان اجزای موجود نمی‌بینند. چنین می‌پندارند که هر جابه‌جایی نابه‌جا در نظام هستی، در جای خود خواهد ماند و جبران آن آسان خواهد بود. «روباه دم‌بریده / بَرَتگ دُنبین روباه»، داستان سخت‌کوشی در برابر راحت‌طلبی، دعوت به روحیه‌جمعی و جامعه‌پذیری و آموزش ترتیب و توالی در چرخه زندگی است. در این رهگذر، داستان از بستری عبور می‌کند که ارزش‌های متوالی اجتماعی که به وسیله شخصیت اصلی داستان زیر پا گذاشته شده‌اند، بازشناسی می‌شوند و این شخصیت بر سنت پایدار قوانین سالم اجتماعی گردن می‌نهد. مخاطب با خواندن این داستان از آن لذت می‌برد و به ارزش‌های اخلاقی فراگرفته از آن پایبند می‌شود.



درباره متن فارسی و بلوچی

آن چه در بالا (سه کتاب قبلی) دربارهٔ ضرورت حفظ امانت و پرهیز از دخل و تصرف در ترجمهٔ متن به فارسی گفته شد در این جا نیز صادق است. بنابراین، ضروری می‌نماید که در این کتاب نیز متن بلوچی عیناً به فارسی ترجمه شده باشد. بررسی میزان تطابق دو متن با توجه به تساوی تقریبی حجم ظاهری دو متن، در این کتاب، نیازمند آگاهی از زبان بلوچی است. بنابراین، تنها به یک نمونه از عدم تطابق اشاره می‌شود و برای توضیح بیشتر درباره این مورد، می‌توانید به توضیح همین بخش در نقد کتاب به دنبال فلک / فلکین دالیجا مراجعه کنید:

۱. متن بلوچی: روچی، روزگاری...

ترجمه درست متن بلوچی: روزی، روزگاری...

ترجمه فارسی متن کتاب: یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

اعراب‌گذاری

آن چه دربارهٔ ضرورت اعراب‌گذاری در متن‌های دوزبانه (در بحث از کتاب: به دنبال فلک / فلکین دالیجا) گفته شد، در این جا نیز صادق است.

بنابراین، بسیار ضروری می‌نماید که متن بلوچی در این کتاب، دارای حرکات و سکون‌هایی باشد که خواندن آن را برای مخاطبان غیربلوچی‌زبان آسان کند. در این کتاب تا حدی اعراب‌گذاری صورت پذیرفته است، اما نه تا آن جا که همه متن را بتوان به درستی خواند.

اغلاط صوری

برخی غلط‌های املائی مرتبط با کمبود آشنایی با زبان فارسی یا ویرایش صوری یا نمونه‌خوانی، به این متن راه یافته است:

روی جلد: «بُرْتگ» درست است، نه «بُرتگ».

صفحه ۱۲، سطر ۱: بعد از سخن پیرزن باید علامت سؤال گذاشته شود تا سخن پیرزن با سخن راوی نیامیزد.

درباره تصویرگری

استفاده از عناصر دیداری هم‌چون خط، رنگ، شکل، بافت و چیدمان آن‌ها در این کتاب، معنایی تازه به فضای داستان داده و آن را کامل کرده است. ضرباهنگ خطوط و فرم توأمان تصاویر، متن را تفسیر می‌کنند و به گسترش متن باری می‌رسانند. در واقع روح متن، جاری در تصاویر و روح تصاویر، جاری در متن است. تصویرگر هماهنگ با متن، با استفاده از تکنیک و سبک مناسب، به گونه‌ای قابل پذیرش مخاطب به شخصیت‌پردازی دست یافته و متناسب با فرهنگ، اقلیم و استفاده از نور غالب در این منطقه و به کمک نقوش خاص بلوچستان، به تصویرگری روشمندی پرداخته است. در واقع پیرنگ متن و تصویر، در تقابل و تعامل با هم به کمک مخاطب می‌آیند. شما بعد از خواندن متن و دیدن تصاویر، تشویق می‌شوید بار دیگر به بازبینی تصاویر بپردازید تا حال و هوای داستان را این بار با تصاویر دنبال کنید.

در مجموع، سبک هنری تصویرگر، به سبک ادبی

تصویرگر کتاب

«روباه دم‌بریده»

هماهنگ با متن،

با استفاده از

تکنیک و

سبک مناسب،

به گونه‌ای

قابل پذیرش مخاطب

به شخصیت‌پردازی

دست یافته و

متناسب با فرهنگ،

اقلیم و استفاده

از نور غالب

در این منطقه و

به کمک نقوش

خاص بلوچستان،

به تصویرگری

روشمندی

پرداخته

است





داستان قوام بیشتری بخشیده و تصویرسازی این کتاب، نوعی بیان واقع‌گرایانه با فرم‌هایی گرافیکی است که موجب انتقال باورپذیر معانی و مفاهیم موجود در داستان به مخاطب می‌شود.

درباره صفحه‌آرایی

آن چه در بخش مربوط به صفحه‌آرایی کتاب به دنبال فلک / فلکین دالجا گفته شد، در این جا نیز صادق است، اما در بررسی صفحه‌آرایی این کتاب مشاهده می‌شود که:

۱. این کتاب اندکی متفاوت از دیگر کتاب‌ها صفحه‌آرایی شده است؛ به این معنی که به خلاف کتاب‌های دیگر که تصویر و متن مرزی میان یکدیگر داشتند، در برخی از صفحات این کتاب، بخشی از تصویر به صفحه متن کشیده شده است.

۲. تناظر متن فارسی با متن اصلی قصه (بلوچی)، در اغلب صفحات رعایت نشده است. این در حالی است که نوع طراحی و ساختار کلی صفحات، به گونه‌ای است که دست صفحه‌آرا کاملاً باز است و او می‌تواند حداقل تناظر متن‌های فارسی با بلوچی را در صفحات لحاظ کند. به عنوان نمونه، در صفحه ۱۱، دو سطر از متن بلوچی، بدون هیچ محدودیتی به صفحه بعد منتقل شده است.

۳. برخی تصاویر به چند صفحه جلوتر یا عقب‌تر از جای مناسب خود رانده شده‌اند. به عنوان نمونه، در صفحه ۱۹ که با این عبارت شروع می‌شود: «روباه کم کم از پا افتاد، باز به ناچار به راه افتاد و رفت و رفت تا به یک اسب رسید...»، در مقابل آن، تصویر مرد آهنگر را مشاهده می‌کنیم. اگر صفحه‌آرا در بخش چیدمان و تطابق متن و تصویر دچار نوعی فشردگی فضاست، می‌تواند از طریق مشورت با تصویرگر، مشکل صفحه را حل کند.

۴. در پانوشت صفحه ۶، علامت «*» همراه با متنی آمده که توضیح آن است، اما این علامت در هیچ کجای متن مشاهده نمی‌شود.

۵. در پانوشت صفحه ۲۵ کتاب هم توضیحی آورده شده که جای آن در متن مشخص نیست.

صفحات پایانی

چهار صفحه پایانی این کتاب، به معرفی استان سیستان و بلوچستان اختصاص دارد که گردآوری و تنظیم فاطمه زمانی، بر اساس برخی کتاب‌های مرجع و برخی پایگاه‌های شبکه اینترنتی است. این معرفی شامل اطلاعات جغرافیایی، آب و هوا، صنایع و معادن، اشتغال، مردم‌شناسی، نژادشناسی و زبان‌ها و گویش‌ها می‌شود. توضیح درباره زبان بلوچی در بخشی مجزا و شاخص به گونه‌ای مفصل‌تر از دیگر اطلاعات، به‌ویژه در مقایسه با کتاب‌های دیگر این مجموعه آمده است.

عدسک (عَدَسْک)

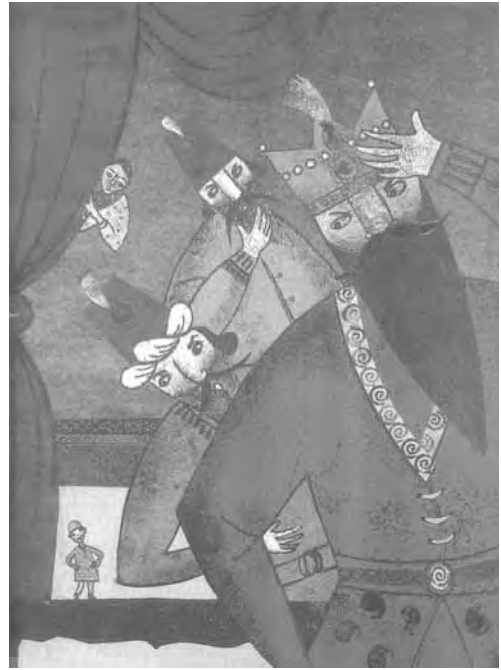


عنوان کتاب: عدسک (عدسک)
[متن] دوزبانه / فارسی و سیستانی
به روایت: منوچهر کریم زاده
برگردان: زینب سنجولی
تصویرگر: نرگس محمدی
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوان
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۶
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۳۲ صفحه
بها: ۲۰۰۰ تومان

پیرزن و پیرمردی آرزوی داشتن فرزندی، حتی به اندازه یک عدس دارند. روزی پسری به اندازه یک عدس، از داخل عدس‌ها بیرون می‌پرد و خود را فرزند آن‌ها عدسک معرفی می‌کند. او که به رغم ریزه بودنش در خود توانایی و قدرتی فراتر از حاکم سراغ دارد، برای گرفتن حق پدر و مادر خویش از حاکم به راه می‌افتد. در طول راه به روباهی، گرگی و شیری می‌رسد که آن‌ها هم دل‌شان از دست حاکم خون است. از آن‌ها دعوت می‌کند برای گرفتن حقشان با او همراه شوند و برای آن که دیده نشوند، آن‌ها را می‌بلعد. سرانجام به خانه حاکم می‌رسد و طلب پدرش را درخواست می‌کند. حاکم به قد و بالای او نگاهی می‌اندازد و برای ادب شدنش دستور می‌دهد او را داخل مرغدانی بیندازند. عدسک در این‌جا روباه فروداده را بیرون می‌فرستد تا حساب مرغ‌های حاکم را برسد. سپس او را دوباره می‌بلعد تا دیده نشود. حاکم او را داخل آغل گوسفندها می‌اندازد که زیر دست و پای آن‌ها له شود. در آن‌جا هم گرگ را رها می‌کند تا گوسفندها را بخورد. سپس او را دوباره می‌بلعد. حاکم دستور می‌دهد او را داخل اصطبل بیندازند. در این‌جا هم شیر را به بیرون می‌فرستد تا حساب اسب‌های حاکم را برسد و دوباره به داخل شکم او برگردد. خلاصه، حاکم چون توانایی مقابله با وی را در خود نمی‌بیند، دستور می‌دهد سه‌چهار برابر طلب پدر و مادرش را با یک گاری و یک الاغ به او بدهند و روانه‌اش کنند!

عدسک به رغم استعاره‌گونگی خویش و به رغم عدم تناسب عدس با گرگ، روباه و شیر، داستانی تمثیلی است از انسان‌هایی که در نهایت کوچکی، رفتارهایی روشمند و آمیخته با تدبیر را در زندگی پیش می‌گیرند و هدف‌هایی متعالی را دنبال می‌کنند. انسان‌هایی که آرزوی نسل‌های گذشته را خردمندانه جامه عمل می‌پوشانند و برایشان نقش فرزند را بازی می‌کنند. در نهایت خردی یکایک مشکلات را می‌شناسند و به نیروی خرد می‌بلعدند و در زمان مناسب خویش از هر مشکل بلعیده‌شده، راه حلی موجز و موجه ارائه می‌کنند. فرزند، بخش آرزوهای وجود انسان است. روباه، بخش تدبیر و اندیشه انسان‌هاست. گرگ، بخش نیاز انسان به خوراک، این ابتدایی‌ترین نیازش و شیر بخش نیرو، توان و حرکت؛ چیزی که برای انسان آقایی و سروری می‌آورد و همه این بخش‌های وجود انسان از سوی حاکم ظالم مورد تهدید واقع می‌شود و لطمه می‌بیند. اینک عدسک در خانه است و حاکم که قادر به دیدن او نیست، صدای او را می‌شنود ولی مانند همه ستمگران روشن‌بینی لازم را ندارد چرا که همه را حقیر می‌بیند. بارها به اسارت رفتن عدسک تبدیل به موقعیت و فرصتی می‌شود که بخش‌های سرکوب‌شده وجود او بیدار شوند تا جایی که حاکم نه تنها مجبور به پذیرفتن شرایط می‌شود، بلکه سرانجام به دادن سه - چهار برابر چیزی که به یغما برده بود، راضی می‌شود. او برای سرکوب هر کدام از چهار وجه وجود انسانی توانایی می‌پردازد.





یکی از
عناصر برجسته
و دلنشین
در تصاویر
کتاب «عدسک»،
حالت (اکسپرسیون)
و رنگ‌گذاری‌های
مناسب برای
تصاویر و فضاهای
گوناگون داستانی
است. رنگ‌های
تند در لباس‌ها با
تزیینات آن و در
فضای رخداده‌ها،
حس درک اقلیم و
فضای متن
داستان را
در مخاطب
بر می‌انگیزد

«عدسک» داستان اعتماد به نفس و داستان برتری هوش و ذکاوت بر نیروی بدنی و پیروزی آن بر افکار اهریمنی است؛ داستان تکیه بر مایه‌های درونی، بی ملاحظه خردی خود، باور جمع و داشتن روحیه تلاش فردی و جمعی برای احقاق حقوق فردی و جمعی.

درباره متن فارسی و سیستانی

در این متن به نظر می‌رسد که رعایت امانت و دقت بسیار در ترجمه متن سیستانی به فارسی صورت پذیرفته باشد.

اعراب‌گذاری

با توجه به آن چه درباره ضرورت اعراب‌گذاری در متن‌های دوزبانه (در بحث از کتاب: به دنبال فلک / فلکین دالیجا) گفته شد، خوشبختانه ملاحظه می‌شود که اعراب‌گذاری کامل در متن سیستانی این کتاب صورت پذیرفته است.

یک غلط صوری یا ادبی

این کتاب تنها یک غلط صوری یا ادبی قابل خرده‌گیری دارد و آن در سطر هشتم صفحه ۱۴ متن فارسی است. در این جا می‌بینیم که به جای واژه «می‌اندازند»، کلمه «می‌اندازنت» آمده است.

درباره تصویرگری

تصویرگری این کتاب بسیار زیباست و به خوبی به متن کمک می‌کند و پا به پای متن پیش می‌رود. یکی از عناصر برجسته و دلنشین در آن، حالت (اکسپرسیون) و رنگ‌گذاری‌های مناسب برای تصاویر و فضاهای گوناگون داستانی است. رنگ‌های تند در لباس‌ها با تزیینات آن و در فضای رخداده‌ها، حس درک اقلیم و فضای متن داستان را در مخاطب بر می‌انگیزد.

درباره صفحه‌آرایی

صفحه‌آرایی این کتاب، به روش متداول متن در یک صفحه و تصویر در صفحه مقابل، نوعی تقارن متن و تصویر را ارائه می‌کند که حس مطالعه یک کتاب داستان قدیمی را در مخاطب پدید می‌آورد و نوعی روشمندی همراه با تأثیر خوب و متناسب با فضای قصه را نوید می‌دهد. تناظر متن فارسی و سیستانی، به دقت در این کتاب صورت پذیرفته است. کتاب حاضر تنها کتاب در میان پنج کتاب این مجموعه است که این ویژگی را به طور کامل دارد. وحدت بین متن و تصویر نیز هدایت مخاطب در مسیر داستان را به خوبی سهولت می‌بخشد.

صفحات پایانی

چهار صفحه پایانی این کتاب، به معرفی استان سیستان و بلوچستان اختصاص دارد که گردآوری و تنظیم فاطمه زمانی، بر اساس برخی کتاب‌های مرجع و پایگاه‌های شبکه اینترنتی است. این معرفی شامل اطلاعات جغرافیایی، آب و هوا، صنایع و معادن، اشتغال، مردم‌شناسی، نژادشناسی و زبان‌ها و گویش‌ها می‌شود. توضیح درباره گویش سیستانی، در بخشی مجزا و شاخص به گونه‌ای مفصل‌تر از دیگر اطلاعات، به‌ویژه در مقایسه با کتاب‌های دیگر این مجموعه آمده است.